**عزیز، عند ابن السعود**

**بختیارس، پژمان**

این ملمع را در ربیع الثانی 1342 قمری در خراسان از جنگی استنساخ‏ کردم که آن جنگ در صد و اند سال قبل از آن تاریخ نوشته شده بود.در کودکی‏ کتابی مشتمل بر مراثی و شاید غزوات نزد یکی از بختیاریان دیدم که آنرا کتاب جودی‏ میخواندند و ظاهرا تماما بشعر بود.جز این بیاد ندارم که از شاعری بنام جودی ذکری‏ رفته باشد.که من آنرا دیده باشم.اگر یکی از دانشمندان شاعر را معرفی نماید سپاسگزار خواهم شد.پژمان بختیاری.

آن جودی خراسانی است و کتابش در نعت و در مرثیه است به شعر،و این‏ جودی دیگری است.مجلهء یغما

خلیلی صرمت حبال العهود و احرقت قلبی بنار کعود چه آتش بجانم برافروخت عشقت‏ که میسوزم اما نه‏پیداست دودی‏ ولو لم‏جرت دمعة من عیون‏ و مااخمدت نار ذات الوقود کجا می‏نشست آتش عشقت از دل‏ اگر چشمهء اشک چشمم نبودی‏ و فی فیک عذب فرات و انّی‏ کظمأن حیران بین النفود ترا بر لب آب حیاتست،امّا من تشنه‏لب را نبخشید سودی‏ و اوجدت یوسفک فی برّ نجد عزیز هو عند ابن السعود بیعقوب برگو که در نجد دیدم‏ همان یوسفی را که گم کرده بودی‏ چرا خال هندو برخ برنهادی‏ لقدحرّمت جنة للهنود حرامست عیشی که در وی نباشد نه آواز چنگی نه گلبانگ رودی‏ تهیدست وارد شدم بر جنابت‏ فیالیتنی متّ قبل الورود کنون جود یا ناله را مختصر کن‏ که دل از کف اهل عالم ربودی